



توی دلم از حرف‌های مادر بزرگ خیلی خوش حال بودم که چه قدر
مهربان و به فکر همه‌ی ماست.

توی اتاقم رفتم و کاغذ کادو و چسب نواری و قیچی را
آوردم. بعد از اینکه هدیه قشنگ کادوپیچ شد، آن را به
مادر بزرگ دادم. مادر بزرگ تشکر کرد و گفت با او به
اتاق خواهرم برویم.

درست کنار پنجره یک دارقالی
کوچک با نقش زیبا پیش
روبه روی ما ایستاده بود. باور
نمی‌کردم مینا چه قدر برایش
زحمت کشیده بود. مادر بزرگ
دستی به تابلو فرش خواهرم
کشید و گفت: «آفرین به
این همه هنر و زحمت. از
قدیم گفته‌اند: «هنر به
و هنر به و هنر به / هنر
بهتر از میراث پدریه!»

بعد هم ادامه
داد: «این شعر به
مامی گوید همه‌ی
دارایی‌های آدم
تمام می‌شود اما
کسی که هنرمند
باشد، دارایی‌اش،
یعنی هنر، تمام
نمی‌شود. هنر را
باید حفظ کنیم.»
بعد هم کادو را
در اتاق خواهرم
گذاشت و با
هم منتظر
رسیدن او
شدیم.

